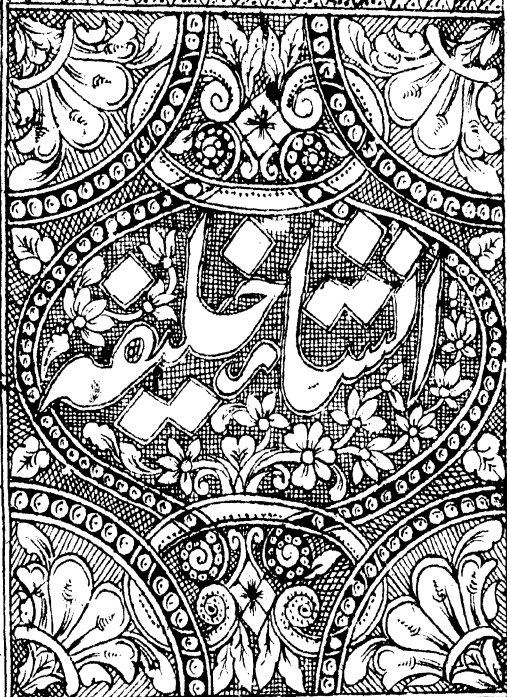


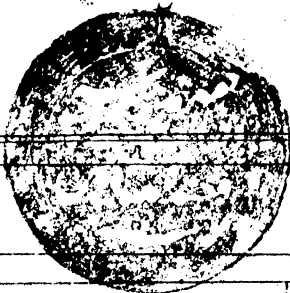




بیتین آتو من کان من اینان منقر النسخه



در مطبع مسیحی لومستالیه انان لوطیان فنت



بسم الله الرحمن الرحيم

شما بعضی نایابش مرا می راکه کاتب فصاحت بیان خرم از ان زخیر انشائی بکیرش  
چون تلم سرگرد است نوشی بلا غشت نشان و نهش خرم و برون از غیر المای و صف بی یابش  
خامه وار برید زبان **قطعه** صدایی کز کمال شعر و جلال و شایش زبان طلق لال  
آنکه گشته قشش بر از قیاس کمان و هم خیال نقدش صغایه عن احاطه ترقیم الاقلام  
شیر و دانه عن لوزاک و روی الاقلام و تحفه در و در ان عاقبت محمود که آیت فیض کدایت  
از سناک الاخره لکما لمین نکست از گلشن اخضال و منطوق لازم الوشوق لوالک کما کثرت  
الافاک حرفی ست از دفتر کمال و **دبای** انما ملک ملک سوزن نو کشف قلوب بصیر  
نو براون شبیری هو آدم اندم گنجیض اطلین بود و علی الک الکام و احکام الکام بادا  
**بعد** من پیچید ان خوشه چین خرم ارباب سخن را که از جاکاری سپهر پیر **ابیات**

خاطره آشفته وارم دل خرم لاله ساغم بدایع محنت و د  
فرحت ابر رخ نقاب کشید بر زانم الم کند پامال  
از سهرم غم ساغ وجود هرگز این غنچه کو لم نشود  
حرف خوانی بگوخ ناوانی من که عیسم همه رستار پا  
نغمه نغمه کنی بر نهج شگفت از سر صرصار تو کوی حرف  
که بدیده که نظر جان خرویدین سخن فوج می و آید و بشیر و نادان سخن آفرین صورت قروح بیناید

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional verses related to the main text. The notes are written vertically along the right edge of the page.



五







زلف شکست برآه زده باغبان قضا نهال جودم را و حد تقه لیتی که محبت صبر فراق برود  
چنین طرز ز رو نگار را با حسن شیم را از چشمه غم آب داده که غنچه سبزه دلم را نسیم بهاری شکستاید چنین  
طبعم از گریه بارزادی بجنبه دیگر آید **بیت** ز جوش گریه شکم گشت گلگون + شده مژگان من نوار چرخ  
خوش آن ساعت سحر و زبان مجروح کیناک استخوان دولت نشان اتو تپای چشم زد و سینه محنت  
کشیده را از غم دلم جدا نی بردار و دل نی و سیاه قاصد پیام نغمه محبت رو بر سر آید و زبان غلام  
بیان حکایت فراق و درستان میانی استیانت به تفصیل از انما فی مقنومی تو باشی از غم و درش بجز  
من از حیرت کفر خود را فراموش + بشوید شکستی مهر دانه + کنی گویا چشم خود را با غم + بگویم قصه بخوابی خوش  
بخوار غم نامه بیانی خوش + جویا بشوم زان فعل سیراب + اگر از بزم وصال بهره دیاب **مکتوب ۵**  
**پنجم** بدوست سر را مغربی پوست صادق او داد میان محمد مراد که گمانی دست از او نبرد و خوش  
**فر** ز بهی سعادت کس که یارش آرد و یار کند ز بند غم و منت و آلم آید + یک تیز کام از قبول  
الانام گل گلزار معانی بلبل شاخسار کبریا فی و فرزند امام به محبت کشتن سهام گمانی که محبت و  
ابروی هموشان و لارام بل بلال مثال گشت نمای خاص و عام بود در اندیشه خاطر من حلقه کوش  
را اگر گران بار کاشکش زن و ملال سبکدش گردانید **فر** و بسی سبکندم ز احسان دوست  
دل جان من هر دو قربان دوست + نسیم با هم پرور گاری که رشت جان و قصبه قدرت دوست  
الان گوشه نشین آینه جویان و مقابل این عطیه غصه تیر قامت با تو اما + را کمان ساز و دوست  
اگر بیدان و فاد آمد و بسی سحر قربان غایب جاست تا تو من طرح خط رخسار یک صفی ترین مرغ برین  
یار ابر عطار و نسیم از قبول بخت و جبین این من شیت مایه تمام از روی آن افضل اکرام همدست  
رام مقام با **مکتوب ششم** در جواب تمیز بر عید عزیز شستل بر غریب علم حرارت  
**بیت** آوب تاجی ست از لطف الهی + نه بر سر برو به جاکه نوای + مکتوب بخت مشکووف  
آن ناد العشره متکلم صلاح بر سی قصبه غلاب علمی قصبات که بجای تمام امام شب برات صورت بند  
رسید طراوتن اصناف شست و شانی گردانید اگر چه این ملک فایض امتیاز سفید و سیاه از  
انچه حال این شتاف سوخته آتش فراق و دودخته آواک شتاف که خوش بر حرف دوستانه که بعل  
انقص خود و مقبول می بیدار و نظر نموده بی تکلفانه بر روی ظم می آرد و آن نیست که طالب صادق

سمنان



چین شسته سرو با بران در چون نادان کمر بسته با جان غم لوده لبان حال این قهر و کینه  
شهر سرود باغ بیکای ستادست گداز بر کاب قود و دگر بوش پای دگر سخن گویند  
با بران این شوق و یاد گفتگو بیت در و ش حسن ناز بست بسی خوشما غم و بطرستم مشهور  
زنگ بجای لاله خون پالید باغ دل مقدس سبیل خود او دستجو بیت لبالب ست ز خون مگر پالید  
و نخست چنین شد که حواله ما ز کن مجنون ارتشای لیلی گلزار از دوشیم کشاده این که موزون  
لبان وقت بیرون داده شهر بازی که در سوز گدازم بنی بیداری شبهای درازم  
بنی سنبلی مشکین با جویج و تاب عتاب گل در عازاری فرو از بهر رخ چشم بد از روی خوب تو  
سار با سینه شود و خجسته آفتاب حسن سین بدن تلافی آداب لوازم جان پاری شهر را آدم  
که سجد آن خاک پاکم که طامعی تصانده باشد آداکنم چنین حسن نصارت کین ملل آنه سار  
با دل از دوسند و سوز و گداز از خموشی گل سراپا ناز با جان سمنند سخن در از فرو و تامل و تامل  
انظفت که این هر کس آن خاصه از برای مست گاهی از بهار و فصل یار و دهن دامن گل صحن  
چیده گاهی از باخ و زان فراق صبح و ارگریان مریده ساعتی جام و لب از ماده و سرت و شاد و لب  
و دمی جان غمگینش از غایت و دوشی سبب و نه باط را و طلب آنی چون گل شکفته هم غمگین  
و ترجم گویمان و لحظه چون غمچه با انگلی در جوش و معشوق جوان آری شهر و گویند  
و غذا سبت جان مجنون با بلای صحبت لیلی رفقت لیلی کین کین کین که بهستان التی  
عشق تجریر در نایده این ناز و شعله خیز نیه تقیر در انشاید فرو قلم سنگن سیاهی روی کاغذ سوز و  
و دم کسین حسن این قصه عشق است و دفتر منی کجی مکتوب مهم بخدمت گرامی حلاصه  
خاندان صفا و عا و دوران ارتضا شرافت و نجابت تپگاه میخراشد بگلرانی تجریر یافت جبهه  
خوشید نظر آن خطایت او ای محل سخن و فنی بخشای مضامین نو و کهن نگاه و نمودیم سببش ترجم  
افروز برزم از چنین ملک جوان است مردان یده قابلیت مدح و این در و شوق و شوق و شوق  
جمع الاطلاق منسب الاطلاق افتخار و شوق نقابت گویند و نظیر درج بکایت و شوق  
لاخ و کد و حصول مرده بجهت افزای اینکه بعد از تمام مضامین که وعده بعیدیت کلبه از ان تخی  
و سکن صورت و معنی را به قدم سرت لایم رشک گلستان سازند سلسله حیات این

در این شهر سرود باغ بیکای ستادست گداز بر کاب قود و دگر بوش پای دگر سخن گویند  
با بران این شوق و یاد گفتگو بیت در و ش حسن ناز بست بسی خوشما غم و بطرستم مشهور  
زنگ بجای لاله خون پالید باغ دل مقدس سبیل خود او دستجو بیت لبالب ست ز خون مگر پالید  
و نخست چنین شد که حواله ما ز کن مجنون ارتشای لیلی گلزار از دوشیم کشاده این که موزون  
لبان وقت بیرون داده شهر بازی که در سوز گدازم بنی بیداری شبهای درازم  
بنی سنبلی مشکین با جویج و تاب عتاب گل در عازاری فرو از بهر رخ چشم بد از روی خوب تو  
سار با سینه شود و خجسته آفتاب حسن سین بدن تلافی آداب لوازم جان پاری شهر را آدم  
که سجد آن خاک پاکم که طامعی تصانده باشد آداکنم چنین حسن نصارت کین ملل آنه سار  
با دل از دوسند و سوز و گداز از خموشی گل سراپا ناز با جان سمنند سخن در از فرو و تامل و تامل  
انظفت که این هر کس آن خاصه از برای مست گاهی از بهار و فصل یار و دهن دامن گل صحن  
چیده گاهی از باخ و زان فراق صبح و ارگریان مریده ساعتی جام و لب از ماده و سرت و شاد و لب  
و دمی جان غمگینش از غایت و دوشی سبب و نه باط را و طلب آنی چون گل شکفته هم غمگین  
و ترجم گویمان و لحظه چون غمچه با انگلی در جوش و معشوق جوان آری شهر و گویند  
و غذا سبت جان مجنون با بلای صحبت لیلی رفقت لیلی کین کین کین که بهستان التی  
عشق تجریر در نایده این ناز و شعله خیز نیه تقیر در انشاید فرو قلم سنگن سیاهی روی کاغذ سوز و  
و دم کسین حسن این قصه عشق است و دفتر منی کجی مکتوب مهم بخدمت گرامی حلاصه  
خاندان صفا و عا و دوران ارتضا شرافت و نجابت تپگاه میخراشد بگلرانی تجریر یافت جبهه  
خوشید نظر آن خطایت او ای محل سخن و فنی بخشای مضامین نو و کهن نگاه و نمودیم سببش ترجم  
افروز برزم از چنین ملک جوان است مردان یده قابلیت مدح و این در و شوق و شوق و شوق  
جمع الاطلاق منسب الاطلاق افتخار و شوق نقابت گویند و نظیر درج بکایت و شوق  
لاخ و کد و حصول مرده بجهت افزای اینکه بعد از تمام مضامین که وعده بعیدیت کلبه از ان تخی  
و سکن صورت و معنی را به قدم سرت لایم رشک گلستان سازند سلسله حیات این



[illegible]



عزیز خاں شاہ شکر اللہ شاہ

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱













[illegible]



صلاح اجماع است کان صلاح شاست جمیعتی که دل و دستان خواهد دان تنگای قدر سال  
و قنده لیل با در قهقهه مجسم در جواب دوست بخت گرای بهیا بر رای شستل بر ترک منجبت  
یاران شند و بیکانه خوشتر یافت دولت و سعادت یازد و به بخت بیدار و بختونی که در باره حق  
نیاسی و نیاسی پاندمی کاشی بر او گهاسی که اول لباس دمی بود و خراسان شومی حکم نمود و شوم  
بر جاسی غ اصل از خطا خطا کند و برادر هم که از کل کاغذ بونی آید و غنیمت تصور نکند و شوم  
شستل و غنیمت غنیمت غنیمت که از صاحبان غنیمت است و دستان شستل و غنیمت غنیمت  
برای دوست و قهقهه شستل یاری که بیاض و ستاره بود و شستل غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت  
غیرات مرادات حال مال غنیمت غنیمت که بیاض و ستاره بود و شستل غنیمت غنیمت غنیمت  
جانب از غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت  
و از آن غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت  
آب بیاض و سواد لیل غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت  
با در بلب و باد بر قهقهه مجسم شستل غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت  
کم میبخت گارش یافت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت  
و جمل از یار یار بخت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت  
شکوهر که از اند و گرد آب غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت  
دل خاص عام نکاشند غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت  
ملایق زمان ماضی مطلوب محبت حجاب جفا کشی مرهم گزارد و از این مین است آن مهر از می  
خوبین حکمین بهر خط و خط و اندادان صفت آگاه مقبول خاطر سخن بجان برف نگاه باد رفقه  
شستل یاری که غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت  
خوشدانی ریاب زیبا که هر دم صفا گوهر باشد و برادرین غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت  
بر خط غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت  
غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت  
غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت  
غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت

بختل و غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت

و غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت

در خفا مندی پدر بزرگوار بودن سعادت جاوید حاصل نمودست بمیت حافظت زنده حکیمان ملاست  
که بنیم قصه طول کلام را توفیق فریق باد رقه نهم ۹ برستی که بجهت دفع آزار چشم او طلبیده بود و بر  
یافت و زوالا که نبر از چشم آن نور چشم موت چشمه نور فوت و بهر ابری داشت و گاهی نمودن سپیدی پای سپیدی  
بچشمین چشم و چرخ المیت که چشمین این دوست سر با چشم مرگان سخنان کرد و در اندکالی چشم آن مرد که دیده با  
را از چشم زخم زده بر کنار دار چشمه نیت آنکه او دیده نرساده را بر تیب مرقوم کار نزد حقیقت را بکار نداشت  
چشمی صحت جسمی حاصل آن سلامه عز و کمال در رقه نهم ۱۰ برستی که از دوستان دوستی و دوست گران  
ناظر هم رسانیده و گردانیده بود و تحریفات و فرشتگان این بگذارین محراب ۱۱ برستی که زمین  
آفتاب را دل خیزد ایشان ابناء و ملاست و خنجر و سینه ایشان را با نایره غضب و خنجر باعث ناکافی  
و بی آرامی میداندند آن سرمایه جمیع بهجت را اینچنان که میگردد و فرستاد و آنکس طوفان حریفان  
تقریبی نهم ۱۲ دانده چشم مار اگر دوش چشم سپاست + زیاده برین ملک بوجاهت پاشیدن جان بر این  
را با ملک عزیز شیدن است و ریاضت آنجوب القلوب را باید که بتلافی گذشته گردید برین ابیات عمل نماید  
نظم دل پرست او که حج اکبر است + از هزاران کعبه مکیل بهتر است + دل گذار که جلیل اکبر است کعبه  
بجای جلیل اکبر است + خلق بسندیده مقارن و کار بجهت آثار رقه یازدهم ۱۳ بجهت خیر اندیشان  
و دلش محمد زوش که بطایفه خود را به خوشنویسی میستند و باطن مشق و عفت میبود و تحریفات بمیت  
خاف از حیاط مغربش ساس + شاید بعضی نفس و اسپین + و روز در آن کاخانه کونین و اینجا و را که دل  
بر شطالین کند و باطن میدهند و بغایت این خراب آباد است بنیاد اساس نمی نهند شایسته است که هر دم  
را در آخر خصوص خود بی حرکت زبان لب لاشغول ذکر و حقیقی سار نموسینه را محبت ماسوی صدر و از  
شعر یک خط بعد اسبابش از یاد خدا + عمر گذر است جواب از تریل + پیوسته پاسبان نفس صاحب  
و ای آن قیقه شاس حقیقت اساس با در رقه دوازدهم ۱۴ در جواب دستی که شکایت یاران ابی نوشته  
بود و تحریفات همیشه هم غرض نبخت و شادمانی باشد اینچنان که شکایت یاران خود چو شست و شو که بطایفه  
در خلاص کشاید و باطن که روشنی نمایند مرقوم بود و معلوم نمود اگر چه این گروه بی شکوه و محبت دشمن شری بر  
خود گماشتن است لیکن بحکم که مصرعه با دوستان لطف با دشمنان را + مطلق موارا برد  
دشمنان ابی را شرمند با صفت است مصرع اینها را تو بر چنین مکتوبی فرود هر که دانست کند







حقیقت حال خیریت مال خیریت و طبیعت را چنانچه است عربی عینی تواند این طبعی از آنجا که نام خود را این  
 خاموشی بی سرانجام از نور زاده را از روی نمی آید و آفتاب تصور و روشن از روی دل محبت است و منشعب  
 روزم لغیم و شب بالمشکدر و در عقیدت حکم آنکه اگر چه تشنه زلال سیرانی نبراش نمی آید اما با سبکین مشتاق  
 بدین بیت طبیعت ما غافل بجز رعایت که عاقبت آتش زنده بجز غم و دوا به تو امید که گاه گاه برقم  
 حقیقت حال خیریت شتمال پرداخته تسلی بخش خاطر میجو گردند باشد که بدین وسیله از گردان اضطرار آید  
 به جمعیت که اید ع چه احتیاج بر پیش تو حال دل گفتن سست فضا در روز افزون باد بر رقعہ نسبت  
 یکم بر کسی که اینها فتاده بود و تحریر یافت بعد تعداد شوق که فوق البیان است شش و ضمیر صداقت  
 تصور باد آینه های نغمه را نغمه که قوت روحی توان گفت رسید و اینه را عاوت شکر تحسید خانه آن و شکر مر  
 های اندست از رنگ رشید فخر شک نیست برینست از آنجا که تحفه ثبات است پس زمین همین تواند بود اگر که  
 گاهی با سال آن شک میوای کبشتی ضیافت و الله میگوید باشند و بارگاه محبت کجایش دارد و عاقبت با طعنه  
 رقعہ نسبت دوم در جواب دوست محبت منق میان آن بخش با هم را از اتحاد و تحریف یافت صحنه  
 الحاد و در نمود و باب علم از ارادت آن را که بفرماند که اید ز قیم یافته بود و در رخ بر سر و در موقعیت دنیا  
 و دستار از کمرع اظهار آن مریون منت بشمار است از جمله خلصان که محبت شناسند و گفتار و در اختلاف  
 خود آنکارند و بیت ز سینه تا لبم سالها شود و محسوس بر آن نفس که منای تواند در آن نبود سبب است  
 ماده و به باب محبت کشاده باد رقعہ نسبت سوم در جواب دوستی نگارش یافت بیت امی که  
 صافی ساختی پیش مرا از دور و دور و دور و از گرد تو یک دور تر گرد مطالعۀ نامه محبت افزا محبت  
 روی آن تو چقدر عزت مودا و تو چقدر فخر و اتحاد که سر امانت و مر جرت به بویار شیم اینها  
 چشم فرود آید که پیوسته به شجاعت سست بخش بخش خلق و ایام ضعیفیت آباد و از رخ غم  
 و شکی نیست همین ز سار و حال غافل عافیت جمعیت مزین باد بر رقعہ نسبت چهارم  
 خجسته دوستی در رخسارش دوستی تحریر یافت پیوسته بکار جمعیت صوری و منوی باشند  
 ششید بر سید از ابدال طریقۀ خلاص آن مودت و شکر و این خیر خواه را آگاه گردانیدند و آید  
 قسم عزیز الوجود که در امور جود جرات و ولیری دارد و در صافلی انصاف فرایند که تا حق دارد  
 ست بار و بری که در حق تعالی باری بخلاف گذشته کار می کنند که با ش فرزندگی طبیعت سبب آن

در این بیت  
 از روی دل محبت  
 است و منشعب  
 روزم لغیم و شب  
 بالمشکدر

در این بیت  
 از آنجا که نام خود را این

در این بیت  
 از آنجا که نام خود را این



سلک احوال عدم اولک سر نه المصمدا بل بل کمال اولک سر معلوم العلماء اولک سلسل حکم الکمال  
 بگناه اکرم اولاد ادم سر و منوره عالمی در عدد حصای چه والار لاکلام اده و حصله اولک سر و حاصه مع معهود  
 اندک کل حال رقصه سی ام <sup>بجای اولک سر</sup> بحدت غریزیکه در خوست نوکری داشت تحریر یافت شود و تمیز  
 باد خط ریاضه و مناسبت عبارت رقمی آن فضیلت و دستگاه کسان خبر خواه نگارش یافته بود و نسبت اقبال  
 پناه رای گردید پس که قدر شناس معنی اساس ست و دیده شتاق گردیده اگر ب خاطر اید و ست و همی سلسله  
 جنبانی نوکری آن خلاصه خاندان است نماید و بنصورت بهجه ایما و دلیل جمعیت خاطر و زعفران و در قعه  
 سی و یکم در جواب غریزیکه حقیقت پریشانی خود نوشت بود نگارش یافت <sup>بجای اولک سر</sup> خاطر پرست قد و اولک سر  
 بطالعه محبت ناله مطرب بود که شتمه عدم میسر من نوکری سر کار نواب طاب خوشه شتهار و فرزده  
 ملک بدایع نگار شده بود و جیت رونو و بنصورت انغالی حضرت یگانه روزگار را بکمال اید و فرزند اگر بکمال  
 در یکتای فضل و کرم دیگری بشاکر بودن موجب بیعت است جمعیت صوری و معنوی نصیب ر رقصه  
 سی و دوم غریب است و قبال ناچه خانی نشان رفیع امکان حلیل القدر عظیم الشان محبت خان تحریر یافت  
 صاحب بلند محبت خان والا محبت سلامت محبت و صلقت نشان محمود خان شنب و تعب و محال شتاق  
 آن منبع انجود الاحسان طایب اللسان غلب الیمان است آری و فخر و عالمی که اصال نفع و در فخر حسته  
 ولان شکرته مال منظور داشته انجام ماه و خاص تمام پرواز و بر این حکم الدنایه بقا الاخرة خانه قایت آباد ساز  
 دولت و عمر از حد ادا و انشا عطف با و بجزیه انبیه و الله الامجاد و رقصه و سوم در جواب غریز  
 و سفاش تحریر یافت <sup>بجای اولک سر</sup> بساعتی که تولا کن بدان تقویم مفاد و حجت افزا سیریه و شرح خوبهای  
 و نیک سلوکیهای محبت پیرای بسیار برای مرقوم بود معلوم گردید از آنجا که در فهمید که در سلسله شغاست نشا  
 الله تعالی در مدد و الایام جوهر معامله دانی و کار شناسی را که غننون خاطر و دستانت بایقین میرساند و بگردا  
 و کما شایسته خود را و صاحبان ممتاز میگردد و اند چراغ قد و دانی و مراتب شناسی فرد و از آن سینه پنبه شود و مجرم  
 چون عمو بوزان باد رقصه سی و چهارم بحدت اختبر ج فرت گوهر ج فرت محبت نشان ایلان  
 کمال خان شکر اظهار حقیقت دوستی و دستان چرب بان ترک صحبت ایشان تحریر یافت خان رفیع نسیا  
 بلند مکان سلامت از یاران ایشان رو بگیا نه خواهر لباس و حتی رهنمود به باطن اساس شمی حکم نمایند و  
 و فنا بختن مهره محبت مادر شد و محبت اندر حق است و صحبت چنین کسان پر از حق خانه

بجای اولک سر

خاندیش آید این مخلص است اگر چه آن قبولی را بکلمات تنبیذ این قسم تعالیات نمود اما بقصد صافی تجربه خلاص  
 یاران مانده بی جنبه و دستانه مرقوم نموده زیاده ازین زیاده است **رقعه سی و پنجم** در جواب دوست  
 محترم تحریر یافت کتب حدیث سلوک مثل بر اطلاق حقیقت عالیه این کشته بل کاشته خانه لطف شامه بود  
 رسد باعث نزول اسباب طرود و حدیث با چون از دل شکسته کاری نمی آید و از دست نزدیک بسته  
 عده نکشاید بایستی است از از تردوت بی اثر لنگ ساخته و این آن پر دانه **سیت** اما کار خوش انجام  
 کار سازد بسته ایم که هم او بپاکند سلامت باشند **رقعه سی و ششم** در جواب عزیز نگارش یافت  
 عربی طلب چه کشته و نماد آنچه در باب بیوفائی و عدم وفایت بر یکدیگر که حرف بستانه نشود و از عایت تو  
 اندیشی ملل و متاع خود را پامال قطع الطریقان نمودن بفرمانی و الهی **شعر** آنکس که نه نصیب خویش بود  
 ابرین کار و بار یار نیست و در دنیا از غایت پریشانی و حوادث آسمانی تیر قامت می چون کمان آن پشانی  
 بدیشال که از فقر و تنگدستی کشته هلال گشته در بدر گر نیست و فیضوت عزیزان که آن مطالبش خطا  
 پوش نظر عطف و پرورش که مانده خود و بنوده بسته و سابق حقوق و نیاز بخشنده صلاحی دیگر نظر بستان حدیث  
 از نیست ع برین مگر بر که خوش گذشت خاطر و از خون باد **رقعه سی و هفتم** در جواب  
 اخلص بسته با احتیاط غلت و نگاه میان حمت اندیشه تحریر یافت **شعر** مایه و تو سلامت خیال تو  
 غنیمت غیر نادیدن تو چه پریشانی نیست خیال کند که دوستدار است اما از رخسار غایت باز و از این تروت  
 و گدازنده بار دیگر پرواز افشا رفته تعالی تا و مجات است گویان و وصلت جویان خواهد ماند  
**سیت** این نیست که حافظ را مهرت و دوا خاطر و کان معلقه پیشین تا روز پسین **رقعه سی و**  
**هشتم** بدوستی که از غایت خلالت بگردان پاک افتاده بود مثل بر مدمات نسلی طراحت پذیرفت  
**سیت** با وجود برق خنده زبان ز بسته جملان فی میو بر بر سر یار نیست و تانای کفش زان  
 دست آید استقلال پاکد اشتن خاطر را چون حروقه برق منور و اشتن است مقتضای دلش دور اندیش  
 آنکه در حال شکله و چه کسی موجب حصول و حصول دلکست گرامید و لب چون چراغک است جیت  
 منوی منوی نصیب که در گذر خنده اما از انون و اصاب **رقعه سی و نهم** در جواب مشتاق استعدای  
 الوداد و قیقه شاس خط منی و بی حمت بنگاه میر علی تحریر یافت همیشه خطای بستان آن نیست بشنود  
 روزگار که صد و شایه و در جنبه های تبتش آن نیز و خجسته و خطای موشان کفزار و دیویر گاه

و به دست که شخص صمیمی با وجود نسبت نبندگی که به صاحب آن محقق است بورد و در قلع و قمع کاسبان نگر و دیر و  
 نیز جان حیات آل آن سرافراز فضل و کمال که تعلیق خاطر این شکسته مال بدان شیرین کشیده و چاک خندان  
 بیست از صحت مزاج عافیت انتزاع خود قلم آرد و بوی مستدار دیر نیز را که خطایغ صغیره نسبت کشیده و تقویم یار  
 بنده بکنند تا فایده نگین رسم نقوش مشکین بر چهره و کافور صبر چین کشد صحائف عال آن بزرگوار بکاوه و جلال قوم  
 سرست نروم هر قوم باور قلمه به کلمه بخل بوزن چین نشاط شیرازه بنده مجموعه سبک صدفین بکمان فیض میان  
 خوشتر در غار سحر تجریت و اسن و کنار نامه به کلمات شبنام و خدمات افروز شخوان ساعن با واطمی است  
 عزیز پر و چین است لهذا باین نیکو امید و بر سر گزارش مرعای آید محبت پناه خویشهای دانی و صفائی و شادمانی  
 اخلاص کزین میان کج الدین که در خواست پرورده خان جوانان ایشان امتحان و شخص حقیقیه یار بر سر آرد  
 که بن ماده بان صداقت نشان بنگار و در توجیه کرمانه بند و دل شسته خیر طلب ابا تان مشغول خواهند فرمود  
 شعر تازند با هم لطف خود از ما کن در بیغ بعد از وفات کس کس احسان نمیکند توقیق و قیاس  
 نوازی میثاق باور قلمه به کلمه بخل بوزن چین غزلت اند و صفایش نگارش یافت مرتبه و در امانه  
 و اتحاد و تکامل و صلح چند بار صفایش این و آن در بابین فضا قشیده برادران نام نامی نوازی لاس  
 حاصل کرده و با نیکو حق بجانب خود وارد و به کمالی نبرده در تصویرت اگر توبه سامی که تکفیل مدام کافه نامت  
 در باره این بکار به جلوه ظهور به بر این بارست میثاق بر رویه و مستدار بند فرو سیدار سری بکاسه ان جان  
 شکسته اند و فزانت که بریدار و دولت و عطا و انعام و خیر و برکتی و از آنجا که قلمه به کلمه بخل بوزن چین  
 نامش از ابیات مودت بر طبق قوشش برانده و دل و دستان از اوست بخواند تجریت کشوف ضمیمه کزین ابیات

چشمی چرخ زپرده کشو و	یا من را صورت امید نمود	راحت افزای میدان کجاست
سرو و پیش قدمی غلام	یا و او در راه دشمنان	ور و او طعن زان اعدا در میان
عید رویش به شوقی بسید	هر که بخشد چه از دست و لب	دولت حسن رست مایه از تو
آنکه خورشید است سایه از تو	الطف او هر چه حاجت دل	جو به لعل او ست چیست دل
لب عیسی از دست و گرفتار	یوسف از مهر او ز لیلیا و ار	لفظ از صفیق بخود سازد
معنی از لفظ او نسوین سازد	با و که ارسال نامه و پیام چیست	از نیر ز نشان سیمای درخشان
تخم بهی و در هر حال عناصر منزل کاشتن	مضی با مضی آید	بیت که مکرر و به پیش خوشی اگر

علاوه از شعر و مدح و ستایش از حضرت آید در این کتاب

اگر در پیشان لعل سار و رنگ گلشن سرت نشاء کفنه لبو بالتون و انصاف  
**اول** در مملکت تنهیت آمیزه **مراسله اول** در تنهیت که مدانی و دوشی گاه تنهیت بیت شکوید  
 که از مروت کار ساز جرسب ز مروت همه کار و بار دوست قاصد فرخ ظلال بهجت شمعان شمع شادی  
 که خدائی آن سرایمانی و امان ساینده و قدوم سرت از موم خود خاطر دوستان انشاء کین گردید احمد لیل الهیه  
 که آن مسج عصر غنوی برسد کلامی بهشتی قناب گشت و آن پوسف مصرعته پوری تخت شادمانی  
 هم خوش ز لایحانست جامه عشرت لریز گردید و جانم راحت اندیم و سپید مبد که در ذره شمس قرآن سجد ای مبارکی  
 و غری اطلو غنیمت در رخ عشرت شادمانی همقران را و آن ترین اسکارنی و غنمدی تا سطح غنیمت  
 کسوف خیسوف شد زانی و امان **مراسله دوم** در تنهیت و زینجه بیت به اطلاق مجمع الاق در مضمون  
 چون اوجی سج پر محمدی تحریر یافت **بیت** بهر اشک که از لطف قادر جانیده کشف شد گل دلستان سید  
 طایب سیرا طرب بالوف تنهیت بهشتی و تحت از زبان بسیار نشان دل نشاء نشان بالیصال و ده آینه  
 شربت بسلام خامه انگین و فامه است گین سگر داند که در زمان محمود وادان محمود و شرفخت خوش  
 شربت فیض شارت کبوشن محبان فراموشی و فراموش ساینده خاطر مخلصان بدین نعمه روح افروزند که در غنیمت  
 طالعی که بوسان گردید بهر خوش شمارا خند بهشتی جان کور و طالع عمره و خند فلک انهنایت کاملانی قص  
 و توبه طلال از رعایت دانی صورت نموده و فیض اعجاز عیسوی بایه گری خود را عشرت آمو نمود و میضای  
 سوسوی ریش عکلی جالش روشنی بخود افروزد و افتاب جهان کمال شوق در صفت شکرش میزد و بهر جوانک  
 شستنی آن میفکنان جمال گردید **بیت** سرگردان کمال خوبی او که بیز طالع تعویبی او غمگند در غنیمت  
 شایه کامانی در کاشانه ترانه شادانیت الهی آن تازه نهال حسن قبال انجمال صوری مهنوی روانه و نبرات  
 حال مال شمر بهشته برشان در جمیع واکیشان مبارک گردان و بالتون و انصاف **مراسله سوم** در تنهیت  
 از برای تحریک یافت اوقیت همه کوشش شانی بهمال مصبوف شکوید و نایش از بهشتی آن جمیده خصلت خوبه فعال  
 را از خوش ضعف و ناتوانی بهر شصت و کامانی رسانید و خاطر دوستان صافی شمس از بنید خزان و طلال از او گردید  
**بیت** برین شده که جانشانم دست او کاین فرادش جان بهت الهی آن تازه نهال گلشن  
 دانی و امان از صبر شد زانی محزون گردان و در طبع آرزوی دل خود و نثران تجسیر مرادات صورت  
 و معنوی با و **مراسله چهارم** در تنهیت حدت و حدت ملازمان غیت و قبال نه خاں بلند مکان

در مملکت تنهیت آمیزه



بازیرخان تحریر یافت **سحر** صبا بخوبی بدست می آید که مرطوب نگه داشتن آن و در خلص  
 خلیفه طالب علم بعد از تحریر المون اوجیه و صوفانی مقرون به نیت سادی و مستحون بهجت مبارکبادی شهو  
 نماط حطوفه نظایر دیگر دانند که از نسیم این شایسته فرخنده اشارت ریاض الالمانی بخلص و الله اولو البصائر  
 فنت و از نیم این نوید سر سر میباشم علیش و کامرانی بهستان اسنخ الاشاح و طراوت بی اندازه نیت شکر امیزد که  
 دعای خیر از نشان و در جوابت یافت و کتاب معصوم بر دوش آرد و شایان یافت بکمال ذرات شایسته  
 آنوالا فطرت و قیقه شایسته حلاوت بلند تر و دایات اچندست **بیت** این مرآت که دیده جویست  
 کار کلی هنوز در تعویست به مقتضای علمانی که طلب مستدرا میا رفت و غریبی افرو اگر چه غواه و خیر فضیلت  
 پناه فو اصل و نگاه میان محمد که فضیلت و کمالات ایشان بران ماسر جری از نشان ظاهرست بهجت تایم  
 و بطلانی ایام مطایفه خاطر خود را مغلوب خطرات هو و لعب میگرداند لیکن از اینجا که خیر طلب جان نثار دین داده  
 بی اختیار است امید اندازد که بعد یک هفته **بیت** آیم بر کز تو پویان دیوان عشاق صفت وصل تو جان  
 جویان امیکه تا من سپهر اقبال فتاب من و محلی هست وایه کرسی بدو لبش عشق مشرق و محلی سدا رات  
 و فضال ابو جود فیض امو و سارک و میمون و وجود منبع وجود رسد جا و جلال فرخنده بمانند **بسم صر**  
 بجای جبا جده و بجای اهل جهاد و قسم دوم در کلمات تغزیت انکیز **مکاتبه اول** مصیبت نامه که مطلعش  
 آتش افروزان و معطش سوزان درید بر رخ ماهگاه که گزید حاکم ازین خبر حشمت از دلقه راحلات و زندگانی تلخ  
 نو و صر که شورش دانی تیری افرو و در چشمه آتش بدین حال گریبان بنخود ویر و شام از لاط خطه این طالع اسباب  
 پوشیده فلک با غم المیت تو تا گرد و در آتشیم **مکاتبه دوم** غمناک چکیده قات از غایت رنج و گشت و  
 مانتاب چون اهل نام و حلقه پاست اب طراوت افتاد و خاک خشکی بیا و دند آتش خرمن خنود پاک  
 خست و با مجنون اسباب چه کردی انداخت هرگاه جهانیان احال خن شد و زانکی من سستدا صورت  
 را که تواند شناخت و بهم نمی آید این نوید گزین الم که تواند خست **بیت** نمین غن شوم ندیده حکم + گرد ایم  
 که گریه را آست **مکاتبه سوم** قصه این داستان شش نشان این کلم میسوزد و گریبان کاغذها میسوزد و از اینجا که دست  
 هر آفریده از لطف کاتوا و دمه را گذر بن شاه راهست و نهیوت تمنعی شایسته که رختا نقد را ناگزیر از اول  
 خوبه گریه بعد از آن غمزدگان مصیبت گشایان که این نمایند این الله مع الصابرین **مکاتبه دوم**  
 آتش دوزخی تحریر با خبر حشمت از دلقه الم که آن کل گلزارش سر بهستان قدس غنهای تازه بر نهما

صفا  
 صفا  
 صفا









سالی روشن و در خط تو نامه فضائل فاخره بنتاج قلم در بار دخانه گوشتش را آن قلم و سنجش سانس ارباب  
 زبده قیقه یابان اصحاب صنایع شیرازه بنجر و عبارات و فرج تو این سبکها غلغلستین مضامین کشش  
 محمد امین الدین را و اندک اندک و فضا که وجوب تفریح خط صفا که کبار او بعد اتصال شوق و آرزوی حصول منت  
 فیض حصول کشوف ضمایر شاد و تحمیر که نظر انوار از ان صعد آوارم زیست میگردد **القاب** در حریر  
 بلند یار آن قید تحقیق که تحقیق افتخار کویین استظار دارین شغلی کرمی حضرت یعنی جوهر برادر و لایحه الدیم  
 القیام مقلد و مستلجم بعد از ای باب لوازم آرزو رندی بهادران و کت و پرست که شکل حصول سعادت جاد و  
 و مقصود حصول اوقات جهانی است عرضید **القاب** در **حسم** این **القاب** درین ذات عظم  
 سبکات آن قبله صوری و معنوی کعبه یعنی بنوی مجمع انواع شفقت منبع اصناف رحمت انصافی بی نام  
 پیوسته بفرق عجزیت کیشان سرایان یار تو اندازد و اعدا ای ذات سلیمان عقیدت آیات که باعث سعادت  
 سعادت دارین و موجب حصول اوقات کونین است عرضید در نوع دیگر ذات رحمت سبکات آن قبله  
 حقیقت و عجز و کعبه آرزو بنای شغف فیض سان کرم بهار حضرت جوهر بهار بر سر عبودیت کشش  
 بر و ظلمت سر اعدا و ای لوازم سلیمان بندگی سبکات که سرای سعادت دارین است عرضید ضمیر عزیز و پدید  
**القاب** او **کرلان** جمعیت صدری و معنوی شامل حال و چند بال بگمان آفتاب عطف و تکامل  
 ملازمه بان شغف قدر و ان بی نام جوید بعد تبلیغ رسالت که از حصول خدمت سرای سعادت عرضید  
**القاب** **فخر** زرد باغبان افتخار قدر و مال المال آن عده اصدیه سعادت که به سعادت و از اندر چند  
 همیشه شجاعت سحاب الطاف خوش شمر و شسته بکمال صوری و معنوی رساله بعد بر توفیق دعوات مزید حیات که  
 و در دل جهان است معلوم نمایند **القاب** **برادر** زاده مفعول محبت شتمال آن محمود و بخت  
 و مجموعه اشعاع سعادت شاعر تحسین الطوار بر قوم انجاء طالع کرمی مقاصد دارین بر قوم بعد  
 ادعیه کرمی حصول نوری اعلام رای سرست پیرای آن فخره ششم **القاب** **برادر** خرد  
 کارسانی بی یاران برادر بجان بر بیدار اختر و خنده طالع سعادت اثر بهار کسب معلوم غرض و غم زنده  
 به خوشی محبت تازه گردانید و هر مخالف دعوات صوری معلوم آن بهاریت چشمه انوار کسب بهار خاتمه  
**کتاب** شکر بخند از این **قانون** **اول** بر طیار و در و در این عنایت مضامین تبلیغ  
 قصاید و اندوهی سبکی از این عنایات خسروانی و در و یافه بایه عزت و تقاضای فرجه خنده از رنگ و اگر بیدار

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

در این کتاب  
 در این کتاب



8

الحمد لله الذي جعل القوانين مشهوره انشاء خليفه تصديق خليفه شاه محمد تباريح دوم جامودي الاخرى  
سنه ١٢٩٦ هجرى در مطبع مسيحي واقع في بنور محليه كابلور با تمام كاربرد داران خباب افاضت باب  
مبدلوي مسيح الزمان سلمه الله بالبر والافتان طبع شد

راقزہ نگین لال













